



سه مقاله از رُزا لوکزامبورگ

در باره

مجلس مؤسسان و حکومت شورائی

ترجمه سهراب شباهنگ

پیشگفتار نویسندگان آدرخش

سه مقاله رُزا لوکزامبورگ: «مجلس ملی - نوامبر ۱۹۱۸»، «مجلس مؤسسان یا حکومت شورائی؟ - ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸» و «انتخابات مجلس ملی - ۲۳ دسامبر ۱۹۱۸» که هر سه در آغاز انقلاب کارگری در آلمان و اندکی پس از انقلاب اکتبر در روسیه نوشته شده اند، حاوی نکات مهمی در باره سرشت انقلاب کارگری و نهادها و سازمان هائی هستند که انقلاب کارگری با خود می آورد و از طریق آنها می تواند به پیش برود و پیروز شود.

لوکزامبورگ در مقاله نخست: «مجلس ملی - نوامبر ۱۹۱۸»، دیدگاه های جناح راست و جناح سانتريست حزب سوسیال دموکرات آلمان در سال ۱۹۱۸ (که مقارن با شکست آلمان در جنگ جهانی امپریالیستی اول و از هم پاشیدن امپراتوری آلمان و اتریش- مجارستان و فرار قیصر ویلهلم دوم از آلمان بود) را در مورد مجلس ملی (مجلس مؤسسان) چنین تشریح می کند:

«از همه "مردم"، از کل "ملت"، خواسته می شود تا با رأی اکثریت، سرنوشت آینده انقلاب را تعیین کنند. این شعار برای مأموران آشکار و مودی طبقات حاکم، امری بدیهی است، ولی ما نه در مجلس ملی و نه در مورد مجلس ملی با نگهبانان گاو صندوق سرمایه داران بحث نخواهیم کرد... حتی رهبران مستقل [جناح سانتريست حزب سوسیال دموکرات آلمان] نیز در این مسأله تعیین کننده به صف نگهبانان سرمایه می پیوندند. بدین سان، همان گونه که هیلفردینگ در کتاب «آزادی» بیان می کند، آنها می خواهند خود را از انقلاب، استفاده از قهر، جنگ داخلی با تمام وحشت هایش در امان نگه دارند. توهمات خرده بورژوائی! آنها تصور می کنند که نیرومندترین انقلاب از آغاز بشریت تا کنون، به شکلی تکامل خواهد یافت که طبقات مختلف اجتماعی گرد هم آیند، در یک بحث دلپذیر، آرام و «باوقار» با یکدیگر شرکت کنند و سپس رأی گیری به عمل آورند، شاید حتی نوعی رأی گیری با یک «انشعاب» معروف. [در آن صورت] وقتی که طبقه سرمایه دار ببیند که در اقلیت است، به عنوان یک حزب پارلمانی منضبط، با آهی اعلام می کند: هیچ کاری از دست ما بر نمی آید! می بینیم که رأی ما از بقیه کمتر است. بسیار خوب، ما تسلیم خواهیم شد و تمام زمین ها، کارخانه ها، معادن، تمام گاو صندوق های ضد حریق و سودهای هنگفت خود را به کارگران تحویل خواهیم داد!» لوکزامبورگ آنگاه ادامه می دهد:

«این مارکسیست های ژرف اندیش الفبای سوسیالیسم را فراموش کرده اند. آنها فراموش کرده اند که بورژوازی یک حزب پارلمانی نیست، بلکه یک طبقه حاکم است که تمام ابزارهای قدرت اقتصادی و اجتماعی را در اختیار دارد... یونکرها و سرمایه داران تنها تا زمانی ساکت خواهند ماند که حکومت انقلابی به تظهير روابط دستمزدی سرمایه داری بسنده کند. آنها تنها تا زمانی خوب و سربراه خواهند بود که انقلاب، خوب و سربراه باشد، یعنی تا زمانی که عصب حیاتی، شریان توده طبقاتی بورژوازی - مالکیت خصوصی سرمایه داری، روابط دستمزدی، سود - دست نخورده باقی بماند... مفهوم اجرای سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی، از طریق تصمیم اکثریت پارلمانی، یک توهم مسخره خرده بورژوائی است» و می افزاید:

«در یک کلام، نتیجه این امر تبدیل شدن به بازیچهی دست تمام عناصری است که قصدشان تهی کردن انقلاب پرولتری از اهداف سوسیالیستی اش و عقیم کردن آن در قالب یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک است. اما مسأله مجلس ملی نه مسأله فرصت است، نه مسئله «سهولت» بیشتر. این یک مسألهی اصولی است، مسألهی شناخت سوسیالیست ها از خود و محدودیت های انقلاب.»

در این نوشته ها همچنین به تفاوت ها و تضادهای شوراهای کارگری (و نیز شوراهای سربازان و زحمتکشان که طبق الگوی شوراهای کارگری و با اهداف مشابه و سبک کار یکسان شکل می گیرند) با نهادها و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی مانند مجلس مؤسسان و پارلمان به طور کلی در روند دگرگونی های بزرگ سیاسی و اجتماعی در جامعه، بویژه در شرایط انقلابی، اعم از انقلاب کارگری یا انقلاب بورژوا - دموکراتیک کلاسیک اشاره شده است.

لوکزامبورگ در مقاله دوم، «مجلس مؤسسان یا حکومت شورائی؟» ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸، به روشنی توضیح می دهد که حتی در تحولات و انقلاب بورژوائی انگلیس در دهه ۱۶۴۰ و در انقلاب بورژوائی فرانسه در سال های ۱۷۸۹-۱۹۹۵، پارلمان نقش تعیین کننده نداشت و جنگ های انقلابی علیه نیروهای فئودالی این نقش را ایفا کردند و چیرگی نظام سرمایه داری بورژوازی بر نظام قدیم در اثر این جنگ ها و پس از آن تحقق یافت یا زمینه تحقق فراهم شد. تاریخ انقلاب ها و تحولات بورژوائی در قاره آمریکا (بویژه در ایالات متحده، مکزیک، کوبا و غیره) و نیز در آسیا و نقاط دیگر جهان، تأییدی تاریخی بر درستی این گفته لوکزامبورگ است.

او در این مقاله به نقل از آگوست بیل می نویسد: «من دشمن خونی جامعه بورژوازی هستم و خواهم ماند!» و می افزاید:

«این آخرین نبرد بزرگ است، نبردی که موضوع آن بودن یا نبودن استثمار است، نبردی که نقطه عطفی در تاریخ بشریت است، نبردی که در آن هیچ عذر و بهانه ای، هیچ سازشی و هیچ رحمی نمی تواند وجود داشته باشد. این آخرین نبرد، که از نظر عظمت مأموریتش از هر آنچه پیش از آن آمده فراتر می رود، قرار است کاری را که هیچ مبارزه طبقاتی یا انقلاب دیگری تاکنون انجام نداده است، به پایان برساند: قرار است مبارزه مرگبار دو جهان را در زمزمه ملایم بحث های پارلمانی و آرای اکثریت از بین ببرد!»

لوکزامبورگ در جملات بالا بروشنی و با نیش کلام، ناسازگاری مباحثات و مشاجرات پارلمانی (در شکل مجلس مؤسسان یا نهادهای مشابه) را با وظایف سترگی که انقلاب کارگری در پیش دارد، توضیح می دهد. او با صراحت تمام اعلام می کند: «امروزه توسل به مجلس ملی، آگاهانه یا ناآگاهانه، بازگرداندن انقلاب به مرحله تاریخی انقلاب های بورژوایی است.»

این بدان معنا نیست که طبقه کارگر باید نسبت به پارلمان یا امکانات مبارزه در پارلمان بی اعتنا باشد. از دید لوکزامبورگ مبارزه پارلمانی می تواند بخشی از مبارزه طبقاتی در شرایط غیر انقلابی (آن هم در صورت امکان) باشد. او می نویسد: «تا زمانی که زندگی روزمره آرام جامعه بورژوازی ادامه داشت، حتی پارلمانتاریسم نیز عرصه ای در مبارزه طبقاتی پرولتاریا بود: تریبونی بود که توده ها در آن دور پرچم سوسیالیسم جمع می شدند تا برای مبارزه آموزش ببینند. امروز ما در بحبوحه انقلاب پرولتاریا قرار داریم و امروز باید به درخت استثمار سرمایه داری تبر فرود آوریم. پارلمانتاریسم بورژوایی، مانند حکومت طبقاتی بورژوازی که هدف سیاسی انحصاری آن است، حق موجودیت خود را از دست داده است. اکنون مبارزه طبقاتی به شکل آشکار و برهنه به مرزهای خود نزدیک می شود. سرمایه و کار دیگر حرفی برای گفتن به یکدیگر ندارند، آنها فقط می توانند در نبرد نهایی برای تعیین اینکه چه کسی به زمین انداخته خواهد شد، به سختی با یکدیگر درگیر شوند.»

بدین سان از دید لوکزامبورگ در شرایط آلمان در سال ۱۹۱۸ و به طور کلی در عصر احتضار سرمایه داری، شوراهای کارگران و سربازان تنها نهادی است که می تواند انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را به پیش ببرد و به پیروزی برساند. اما از دید لوکزامبورگ، شورای کارگری به خودی خود، نهادی انقلابی نیست و انقلابی بودن یا نبودن شورا وابسته به سیاست حاکم بر شوراهاست. سیاست حاکم بر شوراها می تواند سیاست بورژوازی و خرده بورژوازی یا سیاست پرولتری باشد. به همین خاطر است که در مقاله سوم: «انتخابات مجلس ملی - ۲۳ دسامبر ۱۹۱۸» لوکزامبورگ کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان آلمان را که اکثریت نمایندگانش با دنباله روی از جناح راست حزب سوسیال دموکرات آلمان - به رهبری ابرت و شایدمان و غیره، - با نفی قدرت شورائی و خلع سلاح سیاسی خود، زمینه را برای قدرت یابی جناح اپورتونیست آن حزب فراهم کردند، غلام (بنده زرخیز) یا مملوک می نامد.

لوکزامبورگ در پایان مقاله سوم می نویسد:

«رویارویی بزرگ بین سرمایه و کار، مسیر تاریخ آینده را تعیین خواهد کرد و در نتیجه نهایی خود، هیچ تصمیم دیگری جز نابودی حاکمیت سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم را نمی‌پذیرد. این رویارویی باعث خواهد شد که فعالیت انقلابی و احساسی توده‌ها در کشور هر روز افزایش یابد.» و می‌افزاید:

«حمله‌ای از سوی توده‌ها به دروازه‌های مجلس ملی، مشت گره کرده پرولتاریای انقلابی که از وسط مجلس بلند شده و پرچمی را تکان می‌دهد که بر روی آن حروف آتشین می‌درخشد: تمام قدرت به شوراها - این است مشارکت ما در مجلس ملی!»

خواست و برنامه لوکزامبورگ و جناح انقلابی حزب سوسیال دموکرات آلمان (اسپارتاکیست‌ها) و شوراهای انقلابی کارگران و سربازان (اقلیت) در انقلاب آلمان به پیروزی نرسید. اما این شکست دلیل نادرستی این فکر و خط مشی انقلابی نبود. تجربه انقلاب آلمان همچنان که تجارب بزرگ انقلابی روسیه، چین، ویتنام و غیره، به رغم برخی کاستی‌ها، ضعف‌ها و انحراف‌هایشان، هنوز درس‌های حیاتی و بزرگی برای پرولتاریای انقلابی همه کشورها، از جمله ایران هستند و خواهند بود. یک شرط اساسی و اجتناب‌ناپذیر درس‌گیری درست از این تجارب سترگ، کاربست بینش علمی، انقلابی، منقدانه با محک پراتیک انقلابی توده‌هاست و نه الگوسازی و پیروی مقلدانه و مبتنی بر جزم اندیشی و پرستش شخصیت.

۷ شهریور ۱۴۰۵ - ۲۹ اوت ۲۰۲۶

مجلس ملی (نوامبر ۱۹۱۸)

رُزا لوکزامبورگ

از روزنامه آلمانی Deutsche Tageszeitung، روزنامه وُس Die Vossische و به پیش Vorwärts گرفته تا روزنامه مستقل آزادی Freiheit، از رونتلو (Reventlow)، ارز برگر (Erzberger) و شایدمان (Scheidemann) گرفته تا هاسه (Hasse) و کائوتسکی (Kautsky) همه با هم خواستار تشکیل مجلس ملی هستند و همزمان فریادی واحد از ترس اینکه قدرت در دست طبقه کارگر باشد، به گوش می‌رسد.

از همه «مردم»، از کل «ملت»، خواسته می‌شود تا با رأی اکثریت، سرنوشت آینده انقلاب را تعیین کنند. این شعار برای مأموران آشکار و مودی طبقات حاکم، امری بدیهی است. ولی ما نه در مجلس ملی و نه در مورد مجلس ملی با نخبانان گاوصندوق سرمایه‌داران بحث نخواهیم کرد.

اما حتی رهبران مستقل نیز در این مسئله تعیین‌کننده به صف نخبانان سرمایه می‌پیوندند. بدین سان، همان گونه که هیلفردینگ در کتاب «آزادی» بیان می‌کند، آنها می‌خواهند خود را از انقلاب، استفاده از قهر، جنگ داخلی با تمام وحشت‌هایش در امان نگه دارند. توهّمات خرده بورژوائی! آنها تصور می‌کنند که نیرومندترین انقلاب از آغاز بشریت تا کنون، به شکلی تکامل خواهد یافت که طبقات مختلف اجتماعی گرد هم آیند، در یک بحث دلپذیر، آرام و «باوقار» با یکدیگر شرکت کنند و سپس رأی‌گیری به عمل آورند، شاید حتی نوعی رأی‌گیری با یک «انشعاب» معروف. [در آن صورت] وقتی که طبقه سرمایه‌دار ببیند که در اقلیت است، به عنوان یک حزب پارلمانی منضبط، با آهی اعلام می‌کند: هیچ کاری از دست ما بر نمی‌آید! می‌بینیم که رأی ما از بقیه کمتر است. بسیار خوب، ما تسلیم خواهیم شد و تمام زمین‌ها، کارخانه‌ها، معادن، تمام گاوصندوق‌های ضد حریق و سودهای هنگفت خود را به کارگران تحویل خواهیم داد.

این مارکسیست‌های ژرف‌اندیش الفبای سوسیالیسم را فراموش کرده‌اند.

آنها فراموش کرده‌اند که بورژوازی یک حزب پارلمانی نیست، بلکه یک طبقه حاکم است که تمام ابزارهای قدرت اقتصادی و اجتماعی را در اختیار دارد. این آقایان یونکرها و سرمایه‌داران تنها تا زمانی ساکت خواهند ماند که حکومت انقلابی به تطهیر روابط دستمزدی سرمایه‌داری بسنده کند. آنها تنها تا زمانی خوب و سربراه خواهند بود که انقلاب خوب و سربراه باشد، یعنی تا زمانی که عصب حیاتی، شریان توده طبقاتی بورژوازی - مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، روابط دستمزدی، سود - دست نخورده باقی بماند. اگر قرار باشد سود مورد حسابرسی قرار گیرد، اگر قرار باشد مالکیت خصوصی از بین برود، این دیگر زیاده‌روی خواهد بود. این افسانه امروزی که در آن گرگ‌ها و گوسفندان، ببرها و بره‌ها، مانند کشتی نوح، با آرامش در کنار هم می‌چرند، تنها تا لحظه‌ای که سوسیالیسم واقعی شروع به عمل کند، دوام خواهد داشت. لحظه‌ای که مجلس ملی بزرگ تصمیم می‌گیرد سوسیالیسم را به طور کامل و تمام تحقق بخشد، تا حاکمیت سرمایه‌داری را از ریشه و شاخه ریشه‌کن کند، در آن لحظه مبارزه آغاز می‌شود. به محض اینکه قلب بورژوازی لمس شود - و قلبش از درون یک گاوصندوق ضد حریق بتپد - برای حکومت خود در نبردی مرگ و زندگی خواهد جنگید و هزاران روش آشکار و پنهان مقاومت در برابر اقدامات سوسیالیستی را توسعه خواهد داد. همه اینها اجتناب‌ناپذیر است. همه اینها باید با مبارزه، دفع و سرکوب شوند - با یا بدون مجلس ملی.

«جنگ داخلی» که برخی با نگرانی سعی در حذف آن از انقلاب داشته‌اند، قابل حذف نیست. زیرا جنگ داخلی تنها نام دیگری برای مبارزه طبقاتی است و مفهوم اجرای سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی، از طریق تصمیم اکثریت پارلمانی، یک توهّم مسخره خرده بورژوائی است.

پس این انحراف بزدلانه که مجلس ملی نامیده می شود چه دستاوردی دارد؟ [پاسخ:] تقویت موقعیت بورژوازی؛ تضعیف پرولتاریا و گبیج شدن او با توهّمات پوچ و توخالی؛ تلف شدن زمان و انرژی در «بحث‌ها» بین گرگ و ؛ در یک کلام، نتیجه این امر تبدیل شدن به بازیچه‌ی دست تمام عناصری است که قصدشان تهی کردن انقلاب پرولتری از اهداف سوسیالیستی‌اش و عقیم کردن آن در قالب یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک است. اما مسئله‌ی مجلس ملی نه مسئله‌ی فرصت است، نه مسئله‌ی «سهولت» بیشتر. این یک مسئله‌ی اصولی است، مسئله‌ی شناخت سوسیالیست‌ها از خود و محدودیت‌های انقلاب.

نخستین گام تعیین‌کننده در انقلاب کبیر فرانسه در ژوئیه ۱۷۸۹ برداشته شد، زمانی که سه رسته مجزا در یک مجلس ملی مشترک گرد هم آمدند. این تصمیم مَهر خود را بر کل مسیر آینده‌ی رویدادها گذاشت؛ این نماد پیروزی نظم اجتماعی بورژوایی جدید بر جامعه‌ی قرون وسطایی - فئودالی رسته‌ها بود [جایگزین شدن رسته‌ها توسط ملت - م].

به همین ترتیب، نماد نظم اجتماعی سوسیالیستی جدید که انقلاب پرولتری کنونی حامل آن است، نماد سرشت طبقاتی وظیفه‌ی واقعی آن و خصلت طبقاتی ارگان سیاسی ای است که قرار است این وظیفه را انجام دهد و آن عبارت است از: شورای کارگران، مبتنی بر نمایندگی پرولتاریای شهری و روستایی.

مجلس ملی میراث منسوخ انقلاب‌های بورژوایی، پوسته‌ای تهی از دوران توهّمات خرده‌بورژوایی «مردم متحد» و «آزادی، برابری، برادری» و یکی از ملزومات دولت بورژوایی است. امروزه توسل به مجلس ملی، آگاهانه یا ناآگاهانه، بازگرداندن انقلاب به مرحله تاریخی انقلاب‌های بورژوایی است؛ هر کسی که از آن حمایت کند، مأمور مخفی بورژوازی یا سخنگوی ناآگاه ایدئولوژی خرده‌بورژوایی است. مبارزه برای مجلس ملی با فریاد رزمی «دموکراسی یا دیکتاتوری» انجام می‌شود. حتی رهبران سوسیالیست نیز مطیعانه این شعارهای عوام‌فریبان ضدانقلاب را می‌پذیرند، بی آنکه توجه کنند که این آلترناتیوسازی، تلاشی جعلی و عوام‌فریبانه است. امروزه مسأله دموکراسی یا دیکتاتوری نیست. مسئله‌ای که تاریخ در دستور کار قرار داده است این است: دموکراسی بورژوایی یا دموکراسی سوسیالیستی؟ زیرا دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی به معنای سوسیالیستی آن است. برخلاف آنچه کارگران سود سرمایه‌داری به ناحق وانمود می‌کنند مسئله بمب، کودتا، شورش یا «هرج و مرج» نیست؛ بلکه مسئله استفاده از تمام ابزارهای قدرت سیاسی برای تحقق سوسیالیسم، برای سلب مالکیت از طبقه سرمایه‌دار است - در راستای منافع و از طریق اراده اکثریت انقلابی پرولتاریا، یعنی با روحیه دموکراسی سوسیالیستی.

بدون اراده و عمل آگاهانه اکثریت پرولتاریا، سوسیالیسم نمی‌تواند وجود داشته باشد. برای تشدید این آگاهی، آبدیده کردن این اراده، سازماندهی این عمل، یک ارگان طبقاتی ضروری است: یک شورای ملی پرولتاریای شهری و روستایی. تشکیل چنین نهاد نمایندگی کارگری بجای مجلس ملی سنتی انقلاب‌های بورژوایی، به خودی خود عملی از مبارزه طبقاتی، گسستی از گذشته تاریخی جامعه بورژوایی، روشی قدرتمند برای برانگیختن توده‌های پرولتاریا، و اولین اعلام جنگ آشکار و ناگهانی علیه سرمایه‌داری است. بدون طفره رفتن، بدون ابهام باید دست بکار شد. دیروز حماقت پارلمانی یک نقطه ضعف بود؛ امروز سردرگمی است؛ فردا خیانت به سوسیالیسم خواهد بود.

نخستین انتشار در نشریه «پرچم سرخ» Die Rote Fahne: ۲۰ نوامبر ۱۹۱۸

منبع: <https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1918/11/20.htm>

مجلس مؤسسان یا حکومت شورائی؟

رُزا لوکزامبورگ، ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸

پرسش بالا که در نکته دوم برنامه عملی [دستور کار] کنفرانس رایش شوراهای کارگران و سربازان ذکر شده، در واقع سؤال اصلی انقلاب در حال حاضر را مطرح می‌کند: یا مجلس مؤسسان یا تمام قدرت در دست شوراهای کارگران و سربازان، یا انصراف از سوسیالیسم یا شدیدترین مبارزه طبقاتی پرولتاریای کاملاً مجهز علیه بورژوازی: این است دو راهی‌ای که در برابر انقلاب قرار دارد.

تحقق سوسیالیسم از طریق پارلمان، از طریق حکومت اکثریت پارلمانی طرحی رؤیا پردازانه و خوش خیالانه است! چه شرم‌آور است که این خیال‌پردازی رویایی که از آسمان فرو افتاده، هیچ توجهی به تجربه تاریخی انقلاب بورژوازی ندارد، تا چه رسد به ویژگی‌های انقلاب پرولتاری. اوضاع در انگلستان چگونه پیش رفت؟ آنجا مهد پارلمانتاریسم بورژوازی و جایی است که این جنبش نخستین و قوی‌ترین رشد خود را داشت. هنگامی که ساعت نخستین انقلاب بورژوازی مدرن در سال ۱۶۴۹ در آنجا فرا رسید، پارلمان انگلستان بیش از سیصد سال تاریخ پشت سر داشت. بنابراین پارلمان از همان ابتدا به مرکز، سنگر و ستاد انقلاب تبدیل شد. پارلمان طولانی‌مهور، که تمام مراحل انقلاب انگلستان را از اولین درگیری بین نیروهای اپوزیسیون و پادشاه گرفته تا محاکمه و اعدام چارلز استوارت، تحمل کرد و پرورش داد و ابزاری بی‌رقیب و مطیع در دستان بورژوازی نوظهور بود، چه چیزی تولید کرد؟ همین پارلمان مجبور شد یک «ارتش پارلمانی» ویژه ایجاد کند و ژنرال‌های پارلمانی را از بطن خود برگزیند تا به میدان بروند و فئودالیسم و ارتش سلطنت‌طلب شهسواران را در یک جنگ داخلی طولانی، سخت و خونین شکست دهند. سرنوشت انقلاب انگلیس نه در مناظرات کلیسای وست‌مینستر بلکه در میدان‌های نبرد مارستون-مور و ناسبی تعیین شد، هرچند ممکن است مرکز فکری انقلاب در پارلمان بوده باشد. این انقلاب نه با سخنرانی‌های درخشان پارلمانی، بلکه توسط سوارمنظام دهقانی که آبرون‌سایدهای کرامول را تشکیل می‌دادند، به وجود آمد و مسیر آن، که از پارلمان و جنگ داخلی شروع شد، به دو بار «تصفیه» پارلمان و در نهایت، به دیکتاتوری کرامول منجر گردید.

در فرانسه چه پیش آمد؟ ایده مجلس ملی برای اولین بار در آنجا متولد شد. این یک شهود نبوغ‌آمیز تاریخی-جهانی از جانب میرابو و دیگران بود که در سال ۱۷۸۹ اعلام کردند: از این پس، سه «رسته» [état, estate] که قبلاً از هم جدا بودند، یعنی اشراف، روحانیون و «رسته سوم» به عنوان یک مجلس ملی گرد هم می‌آیند. این مجلس در واقع ابزاری در مبارزه طبقاتی بورژوازی بود، دقیقاً به این دلیل که رسته‌ها با هم متحد می‌شدند. از همان ابتدا، «رسته سوم»، یعنی بورژوازی انقلابی، در کنار اقلیت‌های قوی دو رسته بالا، اکثریت فشرده‌ای در مجلس مؤسسان داشتند و این چه چیزی به بار آورد؟ واند [مخالفان انقلاب که در واند متمرکز شده بودند - م]، مهاجرت [مهاجرین ضد انقلاب - م]، خیانت ژنرال‌ها، دسیسه‌های روحانیون، شورش پنجاه دیپارتمان، جنگ‌های ائتلافی اروپای فئودالی، تا اینکه سرانجام تنها وسیله برای تضمین پیروزی انقلاب فراهم شد: دیکتاتوری، و به عنوان شکل نهایی آن، حکومت وحشت!

اکثریت پارلمانی به زحمت در مبارزه برای انقلاب بورژوازی مفید بود! و در واقع، چه تفاوتی بین بورژوازی و فئودالیسم وجود دارد وقتی که در مقایسه با شکاف عمیقی که کار و سرمایه را امروز از هم جدا می‌کند، سنجیده شود! از نظر آگاهی طبقاتی در دو طرف مخالفانی که در سال ۱۶۴۹ یا ۱۷۸۹ رو در روی هم قرار داشتند، در مقایسه با نفرت مرگبار و خاموش‌نشدنی که امروز بین پرولتاریا و طبقه سرمایه‌دار موج می‌زند، چه چیزی وجود داشت! بی‌دلیل نبود که کارل مارکس پرتو علم خود را به پنهان‌ترین نیروهایی که چرخ دنده‌های اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوازی را به حرکت در می‌آورند، تاباند. بی‌دلیل نبود که او

اعمال و عواطف عجیب و غریب آن را تا ظریف‌ترین جنبه‌های احساس و اندیشه‌اش، به عنوان محصولات این واقعیت اساسی که با تغذیه از خون پرولتاریا زندگی می‌کند، روشن کرد. بی‌دلیل نبود که آگوست بیل سخنرانی مشهور خود در کنفرانس حزب درسدن را با فریاد «من دشمن خونی جامعه بورژوازی هستم و خواهم ماند!» به پایان رساند.

این آخرین نبرد بزرگ است، نبردی که موضوع آن بودن یا نبودن استثمار است، نبردی که نقطه عطفی در تاریخ بشریت است، نبردی که در آن هیچ عذر و بهانه‌ای، هیچ سازشی و هیچ رحمی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این آخرین نبرد، که از نظر عظمت مأموریتش از هر آنچه پیش از آن آمده فراتر می‌رود، قرار است کاری را که هیچ مبارزه طبقاتی یا انقلاب دیگری تاکنون انجام نداده است، به پایان برساند: قرار است مبارزه مرگبار دو جهان را در زمزمه ملایم بحث‌های پارلمانی و آرای اکثریت از بین ببرد!

تا زمانی که زندگی روزمره آرام جامعه بورژوازی ادامه داشت، حتی پارلمان‌تاریسم نیز عرصه‌ای در مبارزه طبقاتی پرولتاریا بود: تریبونی بود که توده‌ها در آن دور پرچم سوسیالیسم جمع می‌شدند تا برای مبارزه آموزش ببینند. امروز ما در بحبوحه انقلاب قرار داریم و امروز باید به درخت استثمار سرمایه‌داری تبر فرودآوریم. پارلمان‌تاریسم بورژوایی، مانند حکومت طبقاتی بورژوازی که هدف سیاسی انحصاری آن است، حق موجودیت خود را از دست داده است. اکنون مبارزه طبقاتی به شکل آشکار و برهنه به مرزهای خود نزدیک می‌شود. سرمایه و کار دیگر حرفی برای گفتن به یکدیگر ندارند، آنها فقط می‌توانند در نبرد نهایی برای تعیین اینکه چه کسی به زمین انداخته خواهد شد، به سختی با یکدیگر درگیر شوند.

سخنان لاسال امروز بیش از هر زمان دیگری معتبر است: عمل انقلابی همیشه بیان آن چیزی است که هست و آنچه هست چنین است: در یک طرف کار و در طرف دیگر سرمایه! بدون هیچ ریاکاری در مورد توافقات دوستانه وقتی که مسئله مرگ و زندگی مطرح است، بدون هیچ پیروزی مشترکی که [قرار است] تنها نگرانی «هر دو طرف» باشد. پرولتاریائی، که به عنوان یک طبقه متشکل شده است، باید تمام قدرت سیاسی را با شفافیت، صراحت، صداقت و به لطف شفافیت و صداقت خود، با قدرت در دستان خود جمع کند.

پیامبران بزرگ و کوچک حکومت بورژوازی دهه‌هاست که شعار «برابری سیاسی، دموکراسی!» را سر داده‌اند. و امروز، نوکران بورژوازی، شایدمان‌ها، در پی آنها، مانند پژواکی، شعار «برابری سیاسی، دموکراسی!» سر می‌دهند.

آری، برابری سیاسی و دموکراسی باید ابتدا به واقعیت تبدیل شوند. زیرا کلمه «برابری سیاسی» تنها زمانی به واقعیت تبدیل می‌شود که استثمار اقتصادی از ریشه و شاخه نابود شده باشد. و «دموکراسی»، یا حکومت مردم، تنها با تصرف قدرت سیاسی توسط زحمتکشان آغاز می‌شود.

ضروری است که نقد عملی حرکات تاریخی را از طریق کلماتی که قرن‌ها توسط طبقات بورژوا مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، تکامل بخشیم. ما باید «آزادی، برابری، برادری» را که بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹ اعلام کرد، برای اولین بار با لغو حکومت طبقاتی بورژوازی به حقیقت تبدیل کنیم. ضروری است که به عنوان اولین اقدام این عمل رهایی بخش، با صدای بلند در برابر تمام جهان و در برابر قرن‌ها تاریخ جهان اعلام کنیم: آنچه تاکنون برابری و دموکراسی تلقی می‌شد: پارلمان‌ها، مجامع ملی، آرای برابر، مثنی دروغ بود! قدرت کامل در دست توده‌های کارگر، به عنوان سلاحی برای خرد کردن سرمایه‌داری - این تنها برابری واقعی است، این تنها دموکراسی واقعی است!

منبع: <https://www.rosalux.de/stiftung/rosa-luxemburg-1/constituent-assembly-or-council-government>

انتخابات مجلس ملی

رزا لوکزامبورگ - ۲۳ دسامبر ۱۹۱۸

پس از «پیروزی» باشکوه خود در کنگره شوراهای کارگران و سربازان، (۱) طرفداران ابرت معتقدند که ضربه استادانه شان علیه قدرت شوراها، علیه انقلاب پرولتری و سوسیالیسم موفق بوده است. آنها اشتباه می‌کنند. زمان آن رسیده است که این نقشه ضدانقلابی را از بین ببریم، این اقدام نیروهای دفاعی سرمایه‌داری را با اقدام انقلابی توده‌ها خنثی کنیم.

ما همان گونه که از حق رأی بدنام سه طبقه ای پروس برای مبارزه به ضد پارلمان سه طبقه ای در خود پارلمان سه طبقه ای بهره برداری کردیم، از انتخابات مجلس ملی برای مبارزه علیه مجلس ملی استفاده خواهیم کرد.

البته تشابه در همین جا متوقف می‌شود. امروز برای طرفداران واقعی انقلاب و سوسیالیسم، شرکت در مجلس ملی نمی‌تواند هیچ وجه اشتراکی با روش سنتی معمول «بهربرداری از پارلمان» برای به اصطلاح «دستاوردهای مثبت» داشته باشد. ما در مجلس ملی شرکت نخواهیم کرد تا به ورطه قدیمی پارلمنتاریسم بازگردیم یا وصله‌های اصلاحی و آرایش جزئی برای لوایح قانونی به کار گیریم؛ ما برای «تعدل و توازن نیروها»، یا برای بررسی نیروی هوادارانمان، و یا به خاطر دلایلی دیگری که در عبارت‌پردازی شناخته شده مکانیسم بورژوازی-پارلمانی و در واژگان هاسه و رفقاییش شرح داده شده، این کار را نمی‌کنیم.

اکنون ما در بحبوحه انقلاب هستیم و مجلس ملی دژ ضدانقلابی است که علیه پرولتاریای انقلابی برپا شده است. پس زمان حمله و تخریب این دژ فرا رسیده است. انتخابات، تریبون مجلس ملی، باید برای بسیج توده‌ها علیه مجلس ملی و بسیج آنها برای سخت‌ترین مبارزه مورد استفاده قرار گیرد. شرکت ما در انتخابات نه برای همکاری با بورژوازی و محافظان در وضع قوانین، بلکه برای بیرون راندن بورژوازی و محافظانش از معبد، برای حمله به دژ ضدانقلاب و برای برافراشتن پرچم پیروزمند انقلاب پرولتری بر فراز آن ضروری است. برای انجام این کار، آیا اکثریت در مجلس ملی لازم است؟ تنها کسانی که دچار بلاهت پارلمانی هستند، کسانی که انقلاب و سوسیالیسم را نتیجه اکثریت پارلمانی می‌دانند چنین باوری دارند. نه اکثریت پارلمانی در مجلس ملی، بلکه توده پرولتاریای بیرون، در کارخانه‌ها و خیابان‌ها، سرنوشت مجلس ملی را تعیین خواهند کرد.

آقایانی که دور و بر ابرت و هاسه جمع شده اند، یونکرها، سرمایه‌داران و نوکرانشان، اگر به حال خود رها شوند و اگر پرولتاریای انقلابی به نقش تماشاجی خشنود گردد و با آرامش نظاره‌گر تعیین سرنوشت خود در درون [مجلس] باشد، بسیار خوشحال خواهند شد!

از این گونه محاسبات چیزی به دست نخواهد آمد. هر چقدر هم که آنها به سرعت و به لطف کنگره شوراهای کارگران و سربازان غلام خود (۲)، کار ضدانقلابی خود را با خیال آسوده پنهان کرده باشند، با این وجود، محاسبه آنها حیاتی‌ترین عامل را نادیده می‌گیرد و نادیده خواهد گرفت. این عامل حیاتی، توده پرولتاریا، حامل واقعی انقلاب و وظایف سوسیالیستی آن است. این توده، سرنوشت و نتیجه مجلس ملی را تعیین خواهد کرد. آنچه در مجلس ملی اتفاق می‌افتد و اینکه چه تحولی رخ می‌دهد، به فعالیت انقلابی خود آن بستگی دارد. بنابراین، بیشترین اهمیت به اقدام بیرون از مجلس داده می‌شود که باید با خشم به دروازه‌های پارلمان ضدانقلاب بکوبد. اما حتی خود انتخابات و اقدام نمایندگان انقلابی توده در داخل مجلس باید در خدمت آرمان انقلاب باشد. محکوم کردن بی‌رحمانه و با صدای بلند تمام ترفندها و حیل‌های مجلس محترم، افشای کارهای ضدانقلابی آن برای توده‌ها در هر قدم، فراخواندن توده‌ها به تصمیم‌گیری و مداخله - این است وظیفه‌ی شرکت سوسیالیست‌ها در مجلس ملی.

آقایان بورژوا، به رهبری دولت ابرت، از مجلس ملی برای طرد و فلج کردن مبارزه‌ی طبقاتی و اجتناب از اتخاذ تصمیم انقلابی استفاده خواهند کرد. در مخالفت با این طرح، مبارزه‌ی طبقاتی باید به خود مجلس ملی هجوم آورد؛ باید از انتخابات و مذاکرات مجلس ملی دقیقاً برای شتاب بخشیدن به تصمیم انقلابی استفاده کند. ما به دوران پرآشوبی نزدیک می‌شویم. بیکاری و درگیری‌های اقتصادی در چند هفته و ماه آینده بی‌وقفه افزایش خواهند یافت.

رویاری بزرگ بین سرمایه و کار، مسیر تاریخ آینده را تعیین خواهد کرد و در نتیجه‌ی نهایی خود، هیچ تصمیم دیگری جز نابودی حاکمیت سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم را نمی‌پذیرد. این رویاری باعث خواهد شد که فعالیت انقلابی و احساسی توده‌ها در کشور هر روز افزایش یابد.

طبق نقشه‌دار و دسته ابرت، مجلس ملی سدی در برابر این سیل انقلابی ایجاد خواهد کرد. بنابراین، مسئله باید هدایت سیل به داخل و از طریق مجلس ملی برای ویران کردن این سد باشد. اقدام انتخاباتی و صحن این پارلمان ضدانقلابی باید وسیله‌ای برای آموزش، تجمع و بسیج توده‌های انقلابی و مرحله‌ای در مبارزه برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا باشد.

حمله‌ای از سوی توده‌ها به دروازه‌های مجلس ملی، مشت گره کرده پرولتاریای انقلابی که از وسط مجلس بلند شده و پرچمی را تکان می‌دهد که بر روی آن حروف آتشین می‌درخشد: تمام قدرت به شوراها - این است مشارکت ما در مجلس ملی!

پرولتاریا، رفقا، کار کنید! هیچ زمانی را نباید از دست داد. امروز طبقات حاکم هنوز از اقدام پیروزمندانه دولت ابرت در کنگره شوراها شادمان هستند؛ آنها منتظر و امیدوار به ۱۹ ژانویه [۳] برای بازگشت حکومت طبقاتی بی‌قید و بند خود هستند. بگذارید خیلی زود شادمان نشوند. هنوز نیمه ماه مارس نیست، حتی نیمه ژانویه هم نیست. آینده متعلق به انقلاب پرولتری است؛ هر چیز دیگری باید در خدمت اهداف آن باشد، از جمله انتخابات مجلس ملی.

منبع: <https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1918/12/23.htm>

پانوشته‌ها

(۱) - کنگره شوراهای رایش، که از ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ در برلین تشکیل جلسه داد، به حمایت از مجلس ملی رأی داد و پیشنهادهایی را که به شوراهای کارگری قدرت عالی می‌داد، رد کرد.

(۲) - لوکزامبورگ در اینجا اصطلاح عربی **مملوک** را به کار برده که به بردگان زرخرید سفید پوست اطلاق می‌شده است (دهخدا). منظور لوکزامبورگ کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان آلمان است که با دنباله روی از جناح راست حزب سوسیال دموکرات آلمان - به رهبری ابرت و شایدمان و غیره، - با نفی قدرت شورائی و خلع سلاح سیاسی خود، زمینه را برای قدرت یابی جناح اپورتونیست آن حزب فراهم کردند. حزبی که از مدت ها پیش همکار و دستیار بورژوازی خودی شده بود و سیاست سرمایه داری انحصاری آلمان را تحت پوشش سوسیال دموکراسی به پیش می برد و با فرار قیصر و شکست آلمان در جنگ به ریسمان نجات بورژوازی آن کشور تبدیل شده بود. م

(۳) - تاریخ تعیین شده برای انتخابات مجلس ملی.